

علیه سرمایه

تریبون کارگران ضد سرمایه داری

شماره ۷۰ / بهمن ماه ۱۴۰۱

فقط قدرت متحد کارگران قادر به توقف ماشین اعدام رژیم اسلامی است. //

قدرت نظام سرمایه داری از نیروی کار ما کارگران مزدی نشات می گیرد. // خیزش

معترضان و دعای توسل مردگان برای «بازپس گیری زندگی»! // این نه اعتراض

که نمایش سقوط به حضيض خفت است. // اعتصاب کارگران ذوب آهن // یورش

ددمنشانه قوای سرکوب به مراسم خاکسپاری فؤاد محمدی // پایان تیره اعتصاب

کارگران ذوب آهن، سازشی خفت بار

کار خانگی زنان لغو و تا پیش از الغاء کامل، عین اشتغال محسوب شود. // هر نوع وابستگی اقتصادی زن به همسر یا کودکان به والدین به طور کامل محو شود. // خوراک، پوشاک، مسکن، آب، برق، گاز، دارو، درمان، آموزش، نگهداری کودکان، سالمندان، معلولان، از سیطره داد و ستد کالائی، پولی خارج شود. کل این مایحتاج به طور رایگان در اختیار همه آحاد قرار گیرد. // هر شکل دخالت دولت در زندگی انسانها، یا محدود سازی آزادی، حقوق اجتماعی افراد توسط دولت ممنوع شود. // هیچ ریال از حاصل کار و تولید طبقه کارگر نباید صرف هزینه نظامی، امنیتی، پلیسی، حوزه علمیه، مسجد، حسینیه، فعالیت های ناسیونالیستی، فاشیستی، بحران آفرینی و توسعه طلبی بورژوازی گردد. // محیط زندگی، شرایط کار، مواد غذایی، پوشاک، با تعطیل کامل حوزه های تولید آلودگی ها، ممنوعیت استفاده از هر نوع مواد شیمیائی بیماری زا، سرمایه بودن و ماندن آب، زمین، جنگل، رودخانه، پاسخگوی سلامت انسان گردد.

فقط قدرت متحد کارگران قادر به توقف ماشین اعدام

رژیم اسلامی است.

کارگران ضد سرمایه داری / دیماه ۱۴۰۱

////////////////////

چه تعداد از دهها هزار معترض دستگیر شده خیزش جاری و اسیر در شکنجه گاههای مخوف جمهوری اسلامی، تا حال عملا، بدون هیچ اعلام رسمی، تسلیم جوخه مرگ شده اند، معلوم نیست، آنچه اینک، همه جا بر سر زبان ها و تیتزرسانه ها است اعدام محسن شکارچی است. معترض غیور و فداکاری که می خواست با بستن راه تهاجم ددمنشانه قوای قهر و کشتار جمهوری اسلامی، مانع حمام خون همصدایان مبارز خود گردد. رژیم در این چند ماه، جمعیتی کثیر، بسیار بالاتر از صدها معترض را در کف خیابان ها، روی سنگفرش کوچه ها، در درون خانه ها، پشت بام ها، در دبیرستانها، دانشگاهها، پشت فرمان خودروها، به گلوله بسته و از هستی ساقط کرده است. هزاران معترض کارگر را با شلیک مستقیم نقشه مند به ناحیه چشم از بینائی محروم و آنها را مجبور به تخلیه کامل این عضو نموده است. کارنامه رژیم در این سه ماه در ادامه ۴۳ سال بشرکشی سرشتی طبقاتی اش به عنوان دولت هار سرمایه داری و آماج قهر توده کارگر، چنین بوده است. برگ تازه این پرونده، به صف نمودن شمار انبوه معترضان خیابانی اسیر، برای اعزام به میدانهای تیر است که با اعدام «شکارچی» کلید خورده است. رژیم به این جنایت سبعانه دست می یازد تا هراس اندازد، بساط دهشت و وحشت پهن کند، فضای رعب را مستولی سازد، در شرائطی به گسترش بیش از پیش این بربریت روی می آرد که کشتار هر چه بیشتر یگانه سلاح اوست، راه دیگری پیش رو نمی بیند، اما این همه استدلالش نیست. به این باور آویزان است که جنبش جاری شکست پذیر است و راه اندازی وسیع اعدام ها می تواند تیری سهمناک بر پاشنه آشیل خیزش گردد. این باور فاشیسم اسلامی سرمایه از کجا می آید، پاسخ ساده است. سه ماه از شروع جنبش خیابانی می گذرد، هنوز چرخه تولید سرمایه داری نه فقط دچار اختلال نشده که بهتر از سال پیش می چرخد. به گمراههنرویم، عوارض تحریم ها یا آثار فشار بحران حاد اقتصادی را وارد بحث نکنیم، سخن از خیزش، اعتراض و تأثیر آن بر چرخه کار و تولید سرمایه است. در این قلمرو واقعیت آنست که رژیم شاهد اختلال، حتی کمترین خطر جدی نبوده است. جمهوری اسلامی این مؤلفه اساسی را محکم می چسبد، پی می گیرد و به این نتیجه می رسد که چند ده میلیون کارگر با آنکه آماج وحشیانه ترین فشارها هستند، سر کار خود حاضر می شوند، از بام تا شام در هولناک ترین شرائط جان می کنند، تریلیون، تریلیون تومان اضافه ارزش تولید می نمایند و تحویل می دهند. پس هنوز جای امید به ماندگاری بالا است. رژیم به این حساب خود دل می بندد، بر آن درنگ می کند، حول آن می اندیشد که خیزش قادر به اثرگذاری بر یگانه نیروی واقعی تعیین سرنوشت رخدادهای نشده است، جاذبه کافی برای هموائی توده کثیر نداشته است. اعتماد عظیم ترین آحاد طبقه کارگر را بر نینانگیخته است. باید این را جدی گرفت و محکم بر سرش ایستاد. حکام سرمایه با داشتن این کارت برنده، گامی به جلو می گذارند جمعیت ناتمام خود را تکمیل می کنند. این تکمله که جنبش اعتراضی خیابانی با مختصات روزش ظرفیت همپیوندی اندرونی طبقاتی با دهها میلیون کارگر را ندارد،

پس خطری برای چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه نیست، به همین دلیل به اندازه کافی آسیب پذیر نیز هست، باید مجاری واقعی حمله و کانونهای اصلی آسیب را جستجو نمود و مورد بهره برداری قرار داد. راه اندازی موحد تر ماشین کشتارها چه در خیابانها، چه در زندان ها، چه در شکل گلوله بارانهای خیابانی، چه از جنس اعدامهای رسمی، از درون این محاسبات بیرون می آید. وحوش سرمایه با خود می گویند، تظاهرات درون خیابانها، کوچه ها، خانه ها خطر نیست، جنجال آفرینی های سوداگرانه و باج خواهانه دولتهای امریکا اروپا نیز تاژگی ندارد، اپوزیسیون بازی محافل منزوی هم مشکل زان نیست. خطر در وجود طبقه ای است که با کارش چرخه کار و تولید سرمایه را می چرخاند. مادام که این طبقه دست به کار اعمال قدرت نیست، تا زمانی که چرخه تولید سرمایه می چرخد. جای هراس از هیچ نیروئی نیست. رژیم این موضوع را به اندازه کافی تعمق کرده و مبنای عمل قرار داده است. جنبش جاری را آسیب پذیر تشخیص داده و یورش سبعانه به آن را چاره کار یافته است. همه اینها گواه آنند که جمهوری اسلامی با درندگی غیرقابل توصیفی به اعدامها ادامه می دهد. آیا خیزش حاضر راهی برای توقف ماشین کشتارها دارد؟ توضیح بالا حاوی پاسخ شفاف این پرسش است. فقط ورود گسترده و سراسری توده های کارگر قادر به ایفای این نقش است. اما پرسش حیاتی تر، بنیادی تر، سرنوشت سازتر آن است که کارگران اگر چنین کنند، چگونه؟ با کدام افق؟ کدامین آرایش قوا، کدام رویکرد، وارد میدان می گردند؟، پیداست که گام نخست آنان از کار انداختن چرخه کار و تولید در سطحی وسیع شاید هم سراسری خواهد بود. طبقه کارگر تاریخا به وفور این کار را انجام داده است اما نه برای خود، نه با اراده خویش، نه با راهبرد رادیکال طبقاتی که متضاد با اینها به دستور این یا آن اپوزیسیون بورژوازی، این یا آن حزب سیاسی کاسبکار سوداگر قدرت، این یا آن مافیای سیاه اختاپوسی ضد بشر، تا حال چنین بوده و چنین رفته است، این بار می تواند بنیاد گذشته را در هم ریزد، طرحی نو در اندازد، با اراده استوار طبقاتی و عزم راسخ ضد سرمایه داری وارد میدان گردد، جهنم گند و خون سرمایه داری را به ورطه تعطیل کشد و خواستار آزادی بدون هیچ قید و شرط همه زندانیان شود، اما این اندازه و در این سطح باز هم، ماندن در گذشته سیاه دیرین است، تبدیل شدن چند باره به عمله انتقال قدرت از یک بخش وحوش بورژوازی به بخش دیگر است. طبقه کارگر باید از این پیشینه تاریک بگذرد، باید دست به اعتصاب سراسری زند و ماشین اعدام ها را متوقف سازد، این گامی هر چند کوچک در راستای مشق قدرت و تحمیل اراده طبقاتی ضد سرمایه داری بر رژیم حاکم سرمایه است، گام بعدی می تواند تدارک هر چه گسترده تر برای اعمال قدرت افزون تر باشد، چند ده میلیون کارگر، معترض، گرسنه، فاقد دارو، درمان، آموزش، محروم از سرپناه و مایحتاج اولیه معاش، می توانند خیزش خود را، اعتصاب سراسری خویش را یک قدرت سازمان یافته شورائی ضد سرمایه داری سازند. با این قدرت و به میزان شکل گیری و سازمان یابی اش، راه تصرف مراکز کار و تولید پیش گیرند، سرنگونی طلبی فراطبقاتی توخالی را به حاشیه رانند و راه خارج سازی حاصل کار و تولید نسلهای متوالی خود از چنگال طبقه سرمایه دار را دستور کار کنند. همه اینها ممکن است. راه واقعی توقف اعدامها نیز همین جا است. سایر راهها برهوت های تیره و تار فرساینده اند. آویختن به دار قدرت دولت ها، اجازه دادن به مشتت عوامفریب سودجوی زبون هر جائی برای تکدی حمایت در دربارها نه فقط علاج درد نیست که بمباران قدرت تاریخساز تعیین سرنوشت خویش است.

قدرت نظام سرمایه داری از نیروی کار ما کارگران مزدی

نشأت می گیرد.

جمعی از کارگران ضد سرمایه داری / آذر ۱۴۰۱
////////////////////////////////////

طبق تحلیل های که بر مبنای آمار جمهوری اسلامی سرمایه چند سال پیش انجام گرفت نسبت کار اضافی به کار لازم به طور متوسط ۱ به ۱۱ بوده است. اگر محصول کار کارگر ۱۱ تومان باشد ۱ تومان به عنوان مزد به کارگر داده می شود. بدون شک این نسبت در سال های اخیر بیشتر شده است. با توجه به افزایش لگام گسیخته قیمت محصولاتی که نتیجه نیروی کار خود کارگران است و در کالاهای مختلف تجسم می یابد، دستمزدی که به کارگر داده می شود کفاف تامین نیروی کار وی را نمی دهد. هر کدام از ما کارگران روزمره با افزایش قیمت تمامی محصولات و مایحتاج زندگی روبرو هستیم. در مقدار دستمزد های ما تغییری بوجود نیامده است. اقلام خوراکی که بایستی نیروی کار را بازسازی کند هر چه بیشتر از دسترس دور و دور تر می شود. بدین جهت، تامین نیروی فردای کار چند ده برابر شده است. این موضوع خاص دولت فاشیست سرمایه داری ایران نیست. اما یک تازی وحشیانه سرمایه و سرمایه داران در اینجا نسبت به دیگر کشورهای جهان سرمایه داری زندگی را به شدت سخت تر کرده است. در این جا بر آن نیستیم که به علت این موضوع پیردازیم چون خود مطلب دیگری است که به آن پرداخته شده است

اصولا سرمایه نیروی کار ما را برای این می خرد که تولید ارزش اضافی و انباشت سرمایه کند. آنجا که بحران گریبانگیر سرمایه می شود، هزینه بحران را که از سرمایه بر می خیزد بردوش ما کارگران سر شکن می کند. به یک معنی سفره ما را خالی تر می کند گرانی هایی که باعث شده بخشی از کارگران برای قوت لایموت به سطل های اشغال رو می آورند به این خاطر است.

به موضوع مورد نظر باز گردیم. دولت سرمایه بخشی از سرمایه هایی را که تماما" توسط ما کارگران تولید شده ، صرف تربیت نیروی سرکوب، به خدمت گرفتن مزدوران و خرید تجهیزات جنگی می کند. اگر به برنامه ای که دولت سرمایه یا نمایندگان متشخص طبقه سرمایه دار حاکم تهیه و به نمایندگان مجلس سرمایه ارائه کرده اند نظر اندازیم متوجه خواهیم شد بودجه کلانی برای نیروهای سرکوب، صدا و سیما و حوزه های علمیه و نهاد های مذهبی، کتاب حزب الله ، حشد الشعبی، فاطمیون و زینبیون و..... صرف می کند. برای حفاظت و تداوم حاکمیت نیازمند صرف این هزینه هاست. کوتاه سخن بخشی از محصول کار ما صرف به خاک و خون کشیدن ما کارگران می شود. به ویژه زمانی که توده های کار علیه سرمایه به شورش و قیام رو می آورند. قدرت عظیم ولایزال طبقه کارگر در چنین مقاطعی راهکارش چیست. چرخ تولید ارزش اضافی را از حرکت بازدارد. با اعتصاب یکی دو کارخانه این کار ممکن نیست. فداکاری

و جنگ خیابانی جوانان جان بر کف نیز نمی تواند به تنهایی نیروهای پاسدار سرمایه و مزدوران سرمایه را منکوب کند. ادامه حیات دولت سرمایه به یمن کارگران صامت متحقق شده است. طبق شنیده های این روزها، تولید در بسیاری از کارخانه ها افزایش یافته و روزهای تعطیل هم کارگران بعضی از خود رو سازیها را وادار به اضافه کاری کرده اند. نیروی جدید و مجهز به تجهیزات کارآمدتر برای سرکوب جوانان در خیابان ها گسیل می دارند. مشکل جوانان شجاع نابلدی در فتن و فتن جنگ نیست، زمانش که برسد یعنی زمانی که اعتصاب سراسری شورایی با دخالت حد اکثری کارگران، تولید ارزش اضافی متوقف سازد ارتش طبقه کارگر از راه می رسند. با اعتصاب سراسری کارگران ماشین سرکوب هم مختل واز کار می افتد. شاید گفته شود اعتصاب سراسری روی کاغذ ساده است. اما پراتیک شدن وسامان گرفتن اعتصاب سراسری ساده نیست، کاملا درست است. اما تنها راه است. و باید دست به کار شد، با بخش های کارگری مختلف تماس بگیریم و فراموش نکنیم که طبقه کارگر این پتانسیل را دارد و باید به حرکت درآید. قدرت لایزال خود را باور کند، بخش های دیگری چون کارگران بیکار و بازنشسته از سکوت به درآیند. کارگران آموزشی (معلمان) رویکرد بورژوازی حاکم بر شورای صنفی را کنار بگذارند و به اعتصاب رو کنند. کارگران پیشرو رادیکال و باتجربه همدیگر را پیدا کنند. برای سازماندهی سراسری کارگران دست به کار شوند.

این گام اول مبارزه است که هم جوشی همه بخش های کارگری را طلب می کند.

اما گام بعدی جوانان دلیری که در این مدت سه ماهه تجربه ها آموخته اند با دیگر توده های کارگر، آنست که خانه های خالی سرمایه داران و دولت سرمایه را اشغال و در اختیار کارگران بی سرپناه بگذارند. کارگران کارخانه ها و شرکت ها با تصرف مراکز کار حاصل کار و استثمار خویش و نسلهای گذشته خود را از دست بورژوازی خارج کنند و تولید و توزیع شورایی را بدست گیرند.

پایان /

سکوت کارگران، امتناع آنان از تعطیل چرخه تولید، اصرارشان بر ادامه کار، قطعاً مهر تأییدی است که بر اعدام هزاران جوان طبقه خود می کوبند، داغ ننگی است که بر سیمای جنبش کارگری ایران حک می گردد، برگ سیاه و شومی است که در کارنامه توده کارگر ثبت می شود. طبقه کارگر ایران با سکوت در قبال این جنایت فاشیستی سرمایه و رژیم اسلامی عمال شریک اعدام ها می گردد، این واقعیت خوفناکی است که هر کارگری باید آن را تعمق کند، به چالش رادیکال کشد، با سلول، سلول وجودش علیه آن بر خیزد، راه خانه همزمان پیش گیرد، دست به کار متقاعد کردن همزنجیرانش برای تعطیل سراسری چرخه تولید شود.

برگرفته از شماره ۶۹ نشریه: طبقه کارگر ایران در آستانه ... / دیماه ۱۴۰۱

خیزش معترضان و دعای توسل مردگان برای

«بازپس گیری زندگی»!

مزدک کوهکن / بهمن ۱۴۰۱

////////////////////

جنبش جاری در کنار دستاوردهایش گورستانها را هم لرزانده است. بدترین گمراهه ها، راهبردها، باورها، نسخه پیچیها را از گورها نبش و راهی رسانه ها، اتاق فکرها، دکه های تولید آلترناتیو کرده است. قیامتی از اندیشه های مسموم که شعور، فکر، زندگی، پیکار نسل جوان طبقه کارگر را هدف گرفته است. «بازپس گیری زندگی»!! همه با هم بودن استعمارگر و استثمار شونده!! اتحاد خلقها!!، همصدائی ملیت ها!!، جبهه واحد فراطبقاتی «زن، زندگی، آزادی»!!، رژیم ستیزی فاقد هر میزان بار طبقاتی!! زنجیره ادامه دار این نبش قبرها است. بحث حاضر فقط در باره یکی از این گمراهه ها، حول «بازپس گیری زندگی»!! است. روی همین یکی کمی درنگ کنیم.

«بازپس گیری زندگی»!! یعنی چه؟ دقت شود، در این عبارت هیچ حرفی حتی از حداقل زندگی انسانی به میان نیست، اشاره ای به نازل ترین سطح معیشت آزاد، بی نیاز، فارغ از استثمار دهشتناک طبقاتی، رها از قید اسارت ها، ستم ها، سبعیت ها، جنایت ها بر زبان نمی آید، بحث بر سر نوعی زندگی پالوده از آوار گرسنگی، فلاکت، آوارگی، بی سرپناهی، بی بهداشتی، بی دارو و درمانی، بی آموزشی، حقارت، ذلت، توهین گورخوابی، فسیل شدگی، فرودستی، تبعیضات ویرانگر جنسیتی، آلودگیهای بشریت بر باد ده زیست محیطی نیست، صدر و ذیل سخن «باز پس گیری» زندگی است، زندگی آشنائی که قبلا وجود داشته!!، تجربه شده، مورد رضایت بوده!!، استمرار و ادامه اش مورد علاقه و آماج عشق ورزی است!!، ایدآل بوده!! اما از دسترس خارج شده، مصادره شده، به چپاول رفته و حال باید برای بازپس گیری آن شورید، کشته ها داد، انقلاب راه انداخت!! و پرسش مهم از سراینندگان این چکامه سیاه آنست که از کدام زندگی؟ از بازپس گیری کدامین زندگانی می گویند؟؟!! پاسخ محتاج تجسس زیاد نیست. آنچه صاحبان فرمولبندی مد نظر دارند، زندگی روزهای قبل از استقرار اختاپوس اسلامی، قبل از عروج تیره و تار فاشیسم دینی بورژوازی، روزهای حکمرانی رژیم درنده شاهنشاهی است!!

بازپس گیری، معنای زمینی شفافی دارد. «مصدر مرکبی» مترادف استیفاء، استرداد با کاربرد زبانی، ادبی استحصال مجدد چیزی که در اختیار بوده و از دست رفته است. اما مگر توده وسیع کارگر و فرودست در دوره ای که این جماعت می کوشند بازگشت به آن را بذر آرزوی دلها سازند!! چه داشتند؟؟ چگونه زندگی می کردند؟ بدون شک جمهوری اسلامی با بربریت ها، بشرستیزی ها، حمام خون ها، آپارتاید سبعانه جنسیتی اش،، روی درنده ترین رژیم های تاریخ سرمایه داری، حتی قرون وسطائی را سفید کرده است. این رژیم چنین نموده، اما تبدیل کارنامه کشتار، بشرستیزی، آپارتاید دهشتزای جنسیتی این اختاپوس، به دستاویزی برای برائت و حوش شاهنشاهی و تشویق دهها میلیون کارگر به احیاء جهنم گند و خون دوره آریامهری کاری است که سوای گمراهسازی نام دیگری ندارد. جماعتی که «بازپس گیری» زندگی را اسم شعور معترضان کارگر می کنند،

کلامی از آنچه قرار است «بازپس گرفته شود»!!، بر زبان نمی آرند. ببینیم، صدر و ذیل زندگی رؤیائی که دهها میلیون کارگر را به بازپس گیری آن تشویق می کنند چه بوده است؟! یک دوزخ دهشت سرمایه داری که در آن نرخ استثمار نیروی کار سر به آسمان می سود. دهها میلیون نفوس جمعیتی طبقه کارگر در بیغوله ها، حلبی آبادها، حصیرآبادها، کومه های محقر گلی یا پوشالی با پیه سوزهای قرون وسطائی، اجاقهای هیز می موجد انفجار توده عظیم کربن، بدون هیچ آب سالم آشامیدنی، هیچ شرایط اولیه زیست انسانی، متولد می شدند، جان می کردند، می مردند. تا سقوط آن رژیم ۳۷٪ از جمعیت روستائی که نیمی از سکنه دوزخ را تشکیل می دادند با عایدات سالانه ۱۰۰۰ تومان زندگی می کردند!! کل جمعیت ۴۰ میلیونی ایران حتی در روزهایی که کوه سرمایه ها به آسمان رفته، رود سودها پرخروش و نرخ رشد اقتصادی سالانه ۹۹٪ گزارش می شد!!، در چنان روزهایی فقط ۱۰ هزار پزشک داشتند!!، از این عده ۵۰۰ فقط در خیابانهای بالای شهر تهران، در زعفرانیه، قلهک، نیاوران و مناطق خاص سکونت صاحبان غولهای صنعتی، مالی، درباری طبابت می کردند. از ۵۰۰۰ مابقی ۲۵۰ نفر در نواحی دیگر تهران مشغول کار بودند و سهم کل دهها میلیون جمعیت فقط ۲۵۰ پزشک بود. کردستان و بلوچستان را نمی گویم، در استان ساحلی، چند کیلومتری عظیم ترین مرکز بارگیری نفت، ۹۰ هزار زن، مرد، کودک، پیر، جوان کل امکان در مانی آنها یک بهیار با تحصیلات ششم ابتدائی بود. این بهیار سوای مقداری مرکورکم، چند قرص آسپرین، شاید هم چند آمپول پنی سیلین چیز بیشتری در اختیار نداشت. تا سال قبل از وقوع قیام بهمن، ۸۵٪ توده کارگر دسترسی به آب شرب بهداشتی نداشتند، در همان استان ساحلی، کنار همان مرکز بارگیری غول پیکر نفتی خارگ، جمعیت کثیری از انسانها زیر فشار فقر و نداشتن نان خالی از آرد هسته خرما برای سیر کردن فرزندان استفاده می نمودند. کارگران مسجد سلیمان که کار روزانه آنان میلیون، میلیون اضافه ارزش به شریان حیات سرمایه داری ایران و دنیا پمپاز می نمود، نفت فانوس نیمه خاموش خود را از باتلاق های نفتی بیماری زای اطراف شهر تأمین می نمودند و استطاعت خرید یک لیتر نفت نداشتند. فروش کودکان دختر در قوچان، گرگان، بلوچستان و سایر مناطق به دلیل عجز والدین از تأمین معاش اولاد داستانی است که یادش بر حافظه هر کارگر ایرانی آن دوران آتش می اندازد، اکثریت غالب دختران حتی از آموزش ابتدائی محروم بودند، شهرهای با جمعیت زیر ۵۰ هزار نفر به طور معمول دبیرستان دخترانه نداشتند و اگر داشتند از کلاس نهم فراتر نمی رفت. از میان کودکان سراسر جهنم آتانی که شانس ادامه تحصیلات متوسطه پیدا می کردند، درصد چندانی را تشکیل نمی دادند، کتابهای درسی از تاریخ و زبان مادری گرفته تا علوم اجتماعی و تعلیمات دینی فقط حدیث زندگی شاهان، امامان و آکنده از خرافه های سمی ناسیونالیستی، دینی بود. در سراسر جهنم سرمایه داری آریامهری شمار دانشگاهها از انگشتان دو دست تجاوز نمی نمود، آخرین گنجایش این دانشگاهها و مدارس عالی از مرز ۱۰ هزار نفر در سال بالاتر نمی رفت، تعداد دخترانی که به دانشگاه راه می یافتند در هر کلاس درسی اندک بود. کل اینها مربوط به معیشت، آموزش، درمان کارگران در آن روزهاست. جهنمی که سکنه کارگرش چنین می زیست تا چشم کار می کرد زندان و زندانی، شکنجه گاه و شکنجه گر، میدانهای تیر و جوخه های اعدام داشت، جرم خواندن «ماهی سیاه کوچولو» بهرنگی گاه از شش ماه فراتر می رفت، در پاره ای اوقات خرید و فروش متون درسی دانشگاهها در کتابفروشی های اطراف همان دانشگاه موجب مجازاتهای سنگینی می

گردید!! هر سخن سیاسی جرم تلقی می شد و باید به هفت پس توی خانه ها، با هزاران احتیاط و ترس و قبول خطر ارجاع می گردید!! نقطه نقطه کشور آکنده از پادگان، سپاه، ارتش، زرادخانه تسلیحاتی، ستاد نظامی، ژاندارمری، پلیس بود و سایه اختاپوس ساوک همه جابر سر انسانها سنگینی می کرد. کل دیوارها موش داشتند، هر موشی دهها گوش داشت، اگر پدر و فرزندی، زن و شوهری، مادری و دختری می خواستند کمترین نارضائی را نجوا کنند باید همه وجودشان را چشم و گوش می کردند تا از خطر تهاجم ساواک و حبس های طویل المدت مصون مانند. هیچ روزنامه ای بدون سانسور صد باره ساواک حق انتشار نداشت، هیچ کتابی که به مهر ساواک مهور نبود، روانه چاپخانه نمی شد، جمعیت زیادی از زندانیان را کسانی تشکیل می دادند که تا پیش از زندان چیز چندانی از سیاست نمی دانستند و پس از ورود به شکنجه گاهها بود که درک و دریافت سیاسی پیدا می کردند!! در زندان وکیل شیراز در روزهای بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ افرادی را روانه جوخه اعدام نمودند که تا لحظه تیرباران معنای واژه اعدام را نمی دانستند!! و ازاینکه چرا دستگیر، زندانی شده اند هیچ چیز در حافظه و ذهن پیدا نمی نمودند!! مروجان سختکوش «بازپس گیری زندگی» بیش از هر چیز بر کرامت، عزت مقام زن تا پیش از سقوط سلطنت سرمایه تأکید می ورنند!! مرجع استناد و گنجینه حکمشان آنست که زنان در رژیم سابق مجبور به داشتن حجاب و پوشش شرعی نبودند، در حضانت اولاد مسلوب الحقوق به حساب نمی آمدند، برای گرفتن، پاسپورت خروج از کشور احتیاجی به رضایت همسر نداشتند، شمشیر شریعت در خانه، محیط کار، وقت ایاب و ذهاب، مهمانی یا هر کجای دیگر بر بالای سرشان چرخ نمی خورد، مورد هتاکگی گشت ارشاد قرار نمی گرفتند. در این تردیدی نیست اما نبود حجاب اجباری یا قلت فشار شریعت و احکام دینی، مبین برخورداری از حقوق، آزادی، کرامت انسانی، اعتبار و حیثیت زن نیست؟ توده زنان کارگر در رژیم شاهنشاهی نیز مثل عصر سیاه حکمرانی رژیم اسلامی بورژوازی، وحشیانه ترین شکل شدت استثمار سرمایه داری، بشرستیزترین نوع مردسالاری، فاجعه آمیزترین میزان فرسوده سازی، تباه گردانی، خرد کنندگی و اضمحلال زائی کار خانگی را در گسترده ترین سطح تحمل می کردند. در آن زمان نیز بهره کشی سبعانه از این شکل کار زنان پشتوانه طغیان اضافه ارزش ها، عروج طلائی نرخ سودها، توسعه ایدآل انباشت سرمایه داری بود. مزد کارگران زن در قیاس با مردان کارگر مصداق فاحش آپارتاید انفجارآمیز جنسیتی بود. بسیاری از حوزه های پیش ریز سرمایه، مخصوصا صنایع نساجی، تولیدی های لباس، فرشبافی ها، تا حدی کشاورزی و دامداری با نیروی کار ماوراء ارزان و شبه رایگان زنان، دختران می چرخید. در بطن هر نقش و نگار هوش ربای هر قالی که حساب سرمایه جانیان سرمایه دار را نجومی می ساخت، صدها چشم بدون سو، انگشتان لرزان و بی استخوان دختران شش ساله دفن بود. آب شرب غالب روستاهای دوزخ را زنان با طناب دستباف و مشکهای بسته بر پشت، از راههای دور، به دنبال ساعتها انتظار برای جوشیدن قطره چکانی آب از چاه به خانه های می آوردند. زنانی که کار می کردند طفل شیرخوارشان را به محل کار می بردند و چند دقیقه ای که شیر می دادند مزدی دریافت نمی نمودند. زنان می توانستند بدون اجازه همسر پاسپورت گیرند، اما کارگران زن یا مردی که متقاضی دریافت پاسپورت می شدند نایاب ترین موجودات بودند. زیرا استطاعت سفر نداشتند. از یاد نبریم که تمامی این فاجعه ها تا روز سقوط سلطنت سرمایه با حدت، شدت، وسعت فاحش استمرار داشت. یک نکته مهم است. اگر بهره گیری سرمایه داری شاهنشاهی از سلاح دین برای فشار کوبنده بر توده کارگر و در وهله نخست زنان کارگر، کمتر از رژیم اسلامی بود، توسلش به سلاح های دیگر

برای همین هدف، نه کمتر، که افزون تر بود. یک تفاوت تعیین کننده در این گذر ذینقش است. رژیم شاه تا لحظه سقوط با پیکار زنان کارگر یا شعله کارزار کارگری علیه آپارتاید جنسیتی، مردسالاری بربر منشانه، کار خانگی تباهی آور، مسلوب الحقوق بودن انفجار آمیز، بردگی ماقبل قرون وسطائی توده وسیع زن در خانواده مردسالار مواجه نبود. چیزی به نام مبارزه جدی علیه بی حقوقی ربع انگیز زن بروز و ظهور نداشت، به همین دلیل نبش قبر شریعت به عنوان سلاح سلاخی چنان مبارزه ای هم دستور کار سرمایه داری شاهنشاهی نمی گردید. جنبش سالهای ۵۶ و ۵۷ اگر چه در نطفه توسط فاشیسم هار اسلامی بورژوازی مصادره و در بیست و دوم بهمن ۵۷ متحمل بدترین شکستها گردید اما اعتراض علیه تبعیضات سبعانه جنسیتی را نیز وارد پویه کارزار اجتماعی، طبقاتی کرد. در همین راستا جمهوری اسلامی، مستقر نشده با موج پیکار «نه رو سری، نه توسری» رو به رو شد، در کنار هر معترض مرد متعلق، منسوب یا آویزان به جنبش کارگری، زنی را دید که پر خروش تر در حال پیکار است. در چنین وضعی معلوم است که هر چه هیستریک تر، درنده تر، دست به کار بهره گیری از زرادخانه توحش مذهب برای سرکوب اعتراض زنان شد. اگر بورژوازی شاهنشاهی به رغم دیدار ماهانه با «ابوالفضل»، «امام زمان» در جاهها، محجبه شدن در زیارتگاهها، رونق طلائی بخشیدن به حوزه ها، شریک سازی هر معمم در سهام اضافه ارزشها (وجوه شرعیه)، آمیختگی استوار اسلام با آموزش، بهره گیری وسیع از قدرت دین برای بقای حاکمیت، سهمگین ترین سرمایه گذاری در حفظ کیان اسلام برای جنگ با کمونیسم، پیش ریز عظیم سرمایه در احیاء میترانیسم، باز هم به اندازه جمهوری اسلامی از سلاح دین استفاده نمی کرد، دلیلش را باید در آنچه بالاتر آمد و نه در صلابت قدوسی ایدولوژیک اختاپوس اسلامی کاوید!!

از یاد نبریم که فاشیسم اسلامی سرمایه در باتلاق همان دینمداری و کمونیسم ستیزی شاهنشاهی سرمایه داری بالید و بر اریکه قدرت نشست. به محور بحث باز گردیم. این نکات را پیش کشیدیم تا از کاشفان «باز پس گیری زندگی» بپرسیم، کدام زندگی را می گویند آنچه وجود داشت و نسل جوان طبقه کارگر یا دهها میلیون کارگر را به بازپس گرفتن آن فرا می خوانند دهشتزاری نه بهتر از امروز که در مواردی وحشتناکتر بود ولو که آرایش دینی کمتری داشت. آیا معترضان درون خیابانها، خانه ها، دانشگاهها، دبیرستانها، پشت بام ها، گورستانها هیچ وقتی به حرف شما خواهند نهاد؟ باید دید، اما اگر چنین کنند، ربع انگیز است. رژیمها با هر شمایل و عنوان رژیم سرمایه اند، سرمایه جان یافته در قالب دولت، حاکمیت، نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، ایدئولوژیک، فرهنگی، اجتماعی هستند. اسلام رژیم حاکم سلاح سرمایه داری است، فشار دینی وحشیانه تر آپارتاید جنایتکارانه جنسیتی نیاز سرمایه به قتل عام افزونتر توده معترض کارگر است. اینها را باید تعمق کرد، شعور طبقاتی، آگاهی ضد سرمایه داری، سلاح پیکار نمود و گر نه، فریب می خوریم، در باتلاق «باز پس گیری زندگی» فرو می رویم. دنباله رو کمپین توخالی «زن، زندگی، آزادی» می گردیم، مسحور فریب خلق گرایی و فدرالیسم خواهیم شد، به جای سرنگونی طلبی ضد سرمایه داری، آویزان سرنگونی طلبی فراطبقاتی خواهیم شد. خیزش ما بنا نیست بر ساحل راهبردی پوسیده، راه حلهای منحط یا احیاء زندگی جهنمی پیشین لنگر اندازد. فاجعه بار است که ناله «باز پس گرفتن» زندگی یا وضعی را سر دهیم که هیچ گاه هیچ نشانی از هیچ زندگی انسانی نداشته است. باید پر خروش فریاد کشیم که ما دهها میلیون کارگر، در همه دوره ها، همه شرائط، زیر فشار وحشیانه ترین شکل شدت استثمار سرمایه داری، اشکال عدیده بی حقوقی، فقر، فلاکت، گرسنگی، بی سرپناهی، بی دارو و درمانی، محروم از کمترین آزادی، حقوق انسانی بوده ایم، هیچ گاه زندگی

نداشته ایم که دنبال بازپس گیری آن باشیم!! برای داشتن زندگی باید بر سرنوشت کار و تولید خود مسلط بود. به میزانی که برای کسب این تسلط جنگ کنیم، به هر اندازه در این جنگ پیش تازیم خشتی روی خشت برای ساختن زندگی گذاشته ایم. خیزش ما نه برای «بازپس گیری زندگی که هیچ گاه نداشته ایم بلکه تاختن و جنگیدن و تدارک برای تسلط شورائی بر کار، تولید، زندگی است، در گام نخست خارج سازی خورد و خوراک، پوشاک، مسکن، آب، برق، گاز، دارو، درمان، آموزش، نگهداری کودکان، سالمندان، معلولان از سیطره داد و ستد کالائی، پولی سرمایه داری است. ممنوعیت دخالت دولت، نهادهای سیاسی، نظامی، پلیسی، امنیتی، حقوقی، قضائی، دینی، در زندگی انسان ها یا محدود سازی آزادی ها و حقوق اجتماعی افراد توسط این دستگاهها است. جلوگیری از اختصاص هر ریال حاصل کار و تولیدمان به هزینه های نظامی، انتظامی، امنیتی، پلیسی، حوزه های علمیه، مساجد، حسینیه ها، فعالیتهای ناسیونالیستی، فاشیستی، مذهبی، بحران آفرینی ها و توسعه طلبی های منطقه ای دولت سرمایه است. محور کار خانگی، محور نوع وابستگی اقتصادی زن به همسر یا کودکان به والدین است. تعطیل مراکز و حوزه های تولید کننده آلودگی ها، ممنوعیت استفاده از هر نوع مواد مسموم کننده و بیماری زا، در چرخه تولید، انبارداری، حمل و نقل و پروسه سازمان پذیری سرمایه، یا کاشت، داشت و برداشت محصولات است.

این کارها نیازمند صف آرائی رادیکال به عنوان یک قدرت طبقاتی شورائی، سراسری و ضد سرمایه داری است. تنها از مسیر پیکار طبقاتی ضد بردگی مزدی است که به سوی زندگی آزاد انسانی گام بر خواهیم داشت. به جای باور به فریب «بازپس گیری زندگی» با سر آگاه طبقاتی فریاد سر دهیم که ریشه کل مصیبت ها، فاجعه ها، سیه روزی ها در وجود سرمایه داری است، رژیم ها زیر هر نام، آویزان به هر آئین، مسلک مادام که وجود دارند، ماشین برنامه ریزی، نظم، قدرت، سرکوب و تحمیل سرمایه داری بر ما هستند، هر تلاش ما برای سرنگونی رژیم باید جزئی از جنگ طبقاتی برای محور بردگی مزدی گردد.

پایان /

از خیزش محبوس در مجرد سرنگونی، بیگانه از پیکار علیه نظام سرمایه داری، هیچ گاه، در هیچ کجا، زیر هیچ بیرقی، هیچ ذره رفاه و آزادی برای توده کارگر حاصل نشده است. اگر جنبش های فاقد بار ضد بردگی مزدی و غوطه ور در سرنگونی طلبی توخالی، در طول قرن بیستم، فرزندان ناهموار اردوگاهی زادند، در قرن بیست و یکم چیزی سوای طالبان، القاعده، داعش، بوکوحرام، جبهه النصره و فجر لیبی تحویل این جهان نخواهند داد. طبقه کارگر ایران اگر بخواهد دچار چنین سرنوشتی نشود فقط یک راه دارد، باید بساط همه با همی و سرنگونی طلبی تهی از بار ضد سرمایه داری را جمع کند، شاعلی، بیکار، صنعتی، خانه دار، معلم، نژادتچی، متخصص، ساده، کارگر ساختمان، تکنیسین کامپیوتر، بهیار، پرستار، راننده، مهندس، دانشجو، دانش آموز به مثابه یک طبقه سازمان یافته شورائی ضد سرمایه داری وارد میدان شوند.

برگرفته از شماره ۶۹ نشریه: بن بست خیزش ... / دیماه ۱۴۰۱

این نه اعتراض که نمایش سقوط به حزیض

خفت است.

یک کارگر ضد سرمایه داری / دیماه ۱۴۰۱

////////////////////////////////////

در شرائطی که جوانان طبقه کارگر از سه ماه پیش به این سوی زیر فشار درندگی ها و جنایات فاشسیم اسلامی سرمایه، جان بر کف و سرود عصیان بر لب زمین و زمان جهنم سرمایه داری را میدان کارزار ساخته اند، در شرائطی که بورژوازی هار حاکم همه جا جوی خون راه انداخته است، بیش از ششصد جوان کارگر و کارگرزاده را با گلوله های داغ راهی گورستان کرده است، در وجب به وجب این جهنم حمام خون روتین غیرقابل تعطیل راه انداخته و با تشکیل جوخه های فاشیستی آتش به اختیار هر روز دهها معترض را می دزدند و سر به نیست، می کنند. در شرائطی که جنبش این جوانان به رغم تمامی التهاب، نفتیدگی، جسارت و فداکاری، به دلیل فقدان بار طبقاتی رادیکال ضد سرمایه داری از یک سو در معرض شکست ناشی از سرکوب رژیم اسلامی و از سوی دیگر دزدیده شدن توسط اپوزیسیون های بورژوائی شعبده باز سوداگر قدرت است، آری در شرائطی با این اوصاف، این چنین تعیین کننده، حساس، سرنوشت ساز، نمایندگان رسوای رفرمیسم منحط کارگری، شماری از کارگران رسمی بر خوردار از حقوق های بالای ۵۰ میلیونی شرکت نفت اعلام اعتراض کرده اند!!! اعتراض به چه؟ برای اینکه ماده ۱۰ قانون کار به خوبی اجرا نگردیده است!!! این آقایان هیچ اعتراض دیگری ندارند، زهی بیشمری!!! حتی اصلا معترض کشتارها، حمام خون ها و به خون کشیده شدن جمعیت وسیع کارگران نیستند، (چه نفرت انگیز است رفرمیسم!!!)، معترض دنیای فقر و فلاکت و گورخوابی و بی داروئی و بی درمانی که سرمایه داری بر سر دهها میلیون کارگر آوار کرده است نیستند، به حق که رفرمیسم اساس انسان بودن را هم کشتار می کند، همان کاری که سرمایه می کند.

پایان /

پیام مستقیم، زنده، سرراست و قاطع ما به کل همزنجیران، کل آحاد و بخش های طبقه کارگر این است که آماده خارج سازی همه مراکز کار و تولید، بنادر، اسکله ها، شبکه حمل و نقل، سیستم درمان، آموزش، آب، برق، گاز، نفت، مراکز توزیع، همه چیز از جنگال طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری شویم. میدان جنگ را به این حوزه ها بسط دهیم، اینجاست که آوردگاه راستین طبقاتی ما است، با تمرکز قوا در این میدان است که خواب هر اپوزیسیون بورژوازی برای مصادره جنبش خود را کابوس و نقشه شوم هر طیف اپوزیسیون برای شکار قدرت پیکار خود را نقش بر آب خواهیم ساخت. بیائید آماده این کارزار سترگ رهائی ساز شویم، برای این کار هیچ چاره ای نداریم جز اینکه خود را شورائی و ضد سرمایه داری سازمان دهیم.

برگرفته از شماره ۶۹ نشریه: محدودت دینی اما با کارزار... / دیماه ۱۴۰۱

زمزمه اعتصاب از مدتی پیش وجود داشت. سطح نازل، مزدها، فوران قیمت‌ها، فلج شدن بیش از پیش چرخ معاش و فاصله عمیق میان دستمزد و بهای واقعی بازتولید نیروی کار ملاط زمزمه‌ها را تعیین می‌کرد. طول کشید تا نجواها لباس تصمیم پوشد، یک دلیل بسیار سطحی و صوری آن، پراکندگی کارگران در قسمتهای متعدد، دور از هم، بی ارتباط با همدیگر و دلیل واقعی و اساسی اش، افت وحشتناک همپیوندی رادیکال، اعتراض آمیز و مشتعل کارگران در پروسه پیکار طبقاتی ضد سرمایه داری است. به هر حال تصمیم به صورت جمعی اتخاذ شد. روز سه شنبه ۱۵ آبان عده ای از کارگران کک سازی و لوله بلند، دو بخشی که نقش قلب تپنده کل ذوب آهن را بازی می‌کنند، دست از کار کشیدند. حدود ۲۰۰ کارگر در محل کار خویش اجتماع نمودند، شروع اعتصاب را اعلام کردند و خواستار پیوستن تمامی همزنجیران به اعتصاب شدند. کارگران گفتند که با مزدهای محقر روز خود قادر به امرار معاش و ادامه حیات نیستند، دستمزدها باید افزایش یابد. دقایقی بعد کارگران برخی قسمت‌های دیگر نیز چرخ تولید را از چرخش باز داشتند. آن‌ها لیبیک گویان و دست زنان، به صفوف رفیقان پیوستند. روز سه شنبه اعتصاب در همین سطح و تا همین جا پیش رفت. صبح چهارشنبه فریادهای پرطنین تر، جمعیت چشمگیرتر و سیل کارزار، پرخروش تر شد. کارگران به سوی فولادسازی راه افتادند، چند هزار کارگر این حوزه نیز خوش آمد گویان، به توده معترض همرنج ملحق گردیدند. در اینجا بود که قیافه یکی از مدیران تراست از دور پیدا شد، او گفت که نماینده ای از میان خود تعیین کنید تا وارد گفتگو شویم. کارگران یکصدا، متفق پاسخ دادند: هیچ نماینده ای نداریم. خواست ماصریح و شفاف است. خواستار افزایش دستمزد هستیم. طرف گفتگوی ما مدیرعامل ذوب آهن است. او است که باید اینجا حاضر شود و مطالبه مشخص ما را پاسخ گوید. مدیر و همراهان شروع به اتلاف وقت و سرگرم نمودن اعتصاب کنندگان کردند، گفتند که مدیرعامل در محل کار نیست، مجتمع ذوب آهن دچار مشکلات اساسی است، رئیس به تهران رفته تا معجزه کند، شما هم صبر کنید و منتظر باشید!! حرفهای مدیر با اعتراض شدید صدها کارگر اعتصابی مواجه شد. کارگران بر لزوم حضور مستقیم و فوری مدیرعامل اصرار ورزیدند. ثانیه ای بعد ظاهراً او با سرعتی بالاتر از سرعت سیر نور!! از تهران معراج و در محل اجتماع هبوط نمود!! از ماجرا پرسید و از توده کارگر شنید که خواهان افزایش فوری و بدون قید و شرط مزدها هستند. مدیرعامل با قیافه ای دژم و قهراگین، غرق در حیرت جواب داد که چه وقت این حرف‌ها؟! اقتصاد دچار معضل است، وضع تولید خوب نیست، سودها رضایت بخش نمی‌باشد، البته خدا با ماست، همه چیز درست خواهد شد و هر وقت درست شد در باره افزایش مزدها هم می‌توان حرف زد. کارگران عاصی و خشمگین بر خواست بالا رفتن دستمزد کوبیدند و اعلام داشتند که تا حصول پاسخ موافق به اعتصاب ادامه می‌دهند. متعاقب این گفتگوها، شرکت ذوب آهن به هر کارگر اعتصاب کننده یک میلیون تومان زیر نام پاداش پرداخت کرد و از همه خواستند که به سر کار باز گردند. آخرین خبر حاکی است که کارگران بر ادامه اعتصاب تأکید دارند

فرجام اعتصاب چه خواهد شد نمی‌دانیم، اما فروماندگی و زبونی کارگران دردناک است. ۹ هفته است که زنان و جوانان

پسر، دختر همین کارگران در خیابان ها، دبیرستان ها، دبستان ها، دانشگاهها، محلات، بالای خانه ها، درون متروها، شعار سرنگونی رژیم اسلامی سر می دهند، خود این کارگران و دهها میلیون همزنجیر دیگر آنها در این مدت در یک سکوت دهشت آور گورستانی فرو رفته و زبان در کام قفل کرده اند. قدرتی که می تواند رژیم حاکم را ساقط و طومار نظام بشرستیز سرمایه داری را در هم کوبد، دقیقاً در دست همین کارگران «شمشیر در نیام» و «زبان در کام» است، اما این جمعیت چنددهه میلیونی، این نیروی پرشکوه تاریخ آفرین، نه فقط مترصد هیچ میزان بهره گیری از این قدرت و ایفای هیچ نقش رادیکال ضد سرمایه داری نیست که حتی یارای گرفتن بهای محقر بازتولید نیروی کارش را هم در خود نمی بیند، ذلت مرزی دارد و توده همزنجیر ما مظاهرا مرزی برای فروماندگی خود قائل نیست!! به سوی دیگر ماجرا نگاه کنیم، زنان و جوانان دختر، پسر این کارگران در طول این ۹ هفته حماسه پشت سر حماسه آفریده و می آفرینند، اما صدر و ذیل حرفشان این است که رژیم اسلامی باید راهی گورستان گردد. معلوم است که باید چنین شود، حتماً باید این اختاپوس سرنگون گردد، اما چگونه؟ **با کدام قدرت؟** در کدام فرایند؟ **کدام چشم انداز؟** کدام نقشه عمل؟ پس از سرنگونی بناست چه شود؟ **کار، تولید، زندگی انسانها بناست چه سرنوشتی پیدا کند؟** اگر فرار است بهتر از حال شود، یا حداقل فاجعه بازتر از پیش نشود، الگو، افق، آنچه باید انجام گیرد چیست؟ یا صدها پرسش حیاتی تر، بنیادی تر، عاجل تر که مظاهرا نیازی به تعمق هیچ کدام مشاهده نمی شود؟؟؟!

شاید هم بناست معماران، اندیشمندان، نظریه پردازان و اکابر گردنکش اقتصاد، سیاست از عالم غیب به حیطه شهود آیند و با فرجام انقلاب همان کنند که در سال ۵۷ شد، در بهار عربی شد، در سراسر قرن بیستم شد!! زنان، جوانان، دانش آموزان، دانشجویان برخاسته از بطن زندگی توده کارگر در همان حال که سراسر جهان را خیره شجاعت، حماسه آفرینی و جسارت خود ساخته اند، نیازی به جستجوی پاسخ این پرسشها ندیده و به نظر می رسد که شعار معجزه گر «زن، زندگی، آزادی»!! را حلال اول و آخر کل مشکلات تاریخ می بینند!! مشاهده می کنیم که فاجعه این سوی کتیبه از سوی دیگرش کمتر نیست. جمعیت معترض مبارز که هیچ زبانی قادر به توصیف شجاعت ها، ابتکارات، میدانداریهایی آنان نیست نه فقط سؤالات بالا را لاک و موم کرده، نیازی به باز نمودن آنها نمی بینند که کمترین نگاهی به سکوت رقت آور قبرستانی دهها میلیون کارگر پدر، مادر، برادر، خواهر خویش هم نمی اندازد. در این گفتگورا با آنها باز نکرده و نمی کند، به آنها نمی گوید که: کلید کل قفل ها در دستان شما است، کلید سرنگونی رژیم، اسم رمز نابودی سرمایه داری، رمز رهایی انسان در دست شما است، چرا راه نمی افتید، چرا چرخ تولید را متوقف نمی کنید؟، چرا ماشین نظم سرمایه را در هم نمی کوبید؟، چرا آماده تصرف کلیه مراکز کار و تولید نمی گردید؟ چرا خانه های خالی چند میلیونی صاحبان سرمایه را از دستان آنها خارج و محل سکونت بی سرپناهان نمی سازید، چرا شبکه های آموزش و درمان را از چنگال وحوش سرمایه بیرون نمی آورید، چرا آماده تسلط شورائی بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش نمی شوید؟ این جماعت به پدران و مادران خود نمی گویند که سکوت بس است، به پا خیزید، جنبش ما بدون شما محکوم به شکست است، باید همگی دست در دست هم یک قدرت سازمان یافته سراسری، شورائی، آگاه، ضد بردگی مزدی شویم. یک طرف خود را در سکوت گورستانی دفن کرده و طرف دیگر بدون هیچ افق، هیچ چشم انداز، هیچ استخوانبندی کارساز، سینه مخاطرات را می شکافد، پیش می تازد، شعار سر می دهد. بر جبین این کشتی نور رستگاری نیست، کشتی نشینان باید از کارگر صامت کارخانه، تا جوان دانشجو، دانش آموز، دختر و پسر همین سکوت زدگان، همگی زن و مرد، در یک جنبش وسیع شورائی دست به دست هم رسانند. یک قدرت واحد آگاه شورائی گردند. این

قدرت را علیه موجودیت سرمایه داری اعمال کنند، در این راستا رژیم درنده اسلامی سرمایه را از سر راه بردارند، راه را ادامه دهند، سرنوشت کار، تولید، زندگی خود را بدون کار مزدی، به صورت شورائی با دخالتگری آگاه، خلاق، آزاد، برابر، نافذ همه آحاد به دست گیرند. باید چنین کنیم، در غیاب این رویکرد، دقیقاً معلوم نیست چه شود، اما یک چیز روشن است، شکست می خوریم و هر کدام ما که فعال و استوار وارد میدان چاره اندیشی نشویم در این شکست مقصر خواهیم بود.

پایان /

یورش ددمنشانه قوای سرکوب به مراسم

دیماه ۱۴۰۱

//////////

خاکسپاری فؤاد محمدی

دوروز پیش در خیزش سراسری توده های عاصی با مناسبت ویژه ار جگذاری به قیام پرشکوه آبان ۹۸، وحوش درنده اسلامی سرمایه مثل همیشه و همه جا، در شهر سنندج دست به کشتار زدند و جوی خون راه انداختند. عده ای کشته شدند و زنده یاد فؤاد محمدی نیز در همین روز جان داد. فؤاد یک کارگر مبارز بود، در حوزه تعمیر موبایل کار می کرد. او دو فرزند خردسال دارد و مثل همه همزنجیرانش از بام تا شام برای تأمین معاش فرزندان کار می کرد و می فرسود. کارگری مبارز و شجاع که در تمامی خیزش ها، شورش ها، همراه و همگام سایرین شرکت می نمود، فریاد اعتراض سر می داد و در پروسه پیکار طبقه اش هر چه از دستش بر می آمد انجام می داد. او آماج گلوله های داغ فاشیسم درنده اسلامی سرمایه قرار گرفت و جان داد.

امروز بیش از ۱۰ هزار نفر از ساکنان شهر سنندج، با قلبی مالا مال از خشم و قهر و نفرت علیه حاکمان قتل عام آفرین سرمایه و به عنوان همراهان، همسنگران و همزمان فؤاد، دست در دست هم راهی گورستان شهر شدند تا در مراسم خاکسپاری همزنجیر مبارز خویش شرکت جویند. عمده کتیف کشتار رژیم باز هم با بربریت تمام به این مراسم یورش بردند، به صفوف حاضران حمله کردند. به ضرب و شتم شرکت کنندگان پرداختند، توده حاضر در گورستان را به گلوله بستند، از آمار کشتهگان و مجروحان تا لحظه حاضر اطلاع دقیقی در دست نیست. شرکت کنندگان در مراسم با مشاهده تهاجم سبعانه قوای سرکوب و باران گلوله ها کوشیدند تا با جنگ و گریز خود را از مهلکه بیرون آرند. با این وجود وحوش عامل قتل عام، دست بردار نبودند، آن ها به خانه های مسکونی اهالی هجوم آوردند، به تعقیب مجروحان و پیگرد شرکت کنندگان پرداختند و به هر سعیت دیگر دست یازیدند.

پایان تیره اعتصاب کارگران ذوب آهن،

سازشی خفت بار

یک کارگر ضد سرمایه داری / دیماه ۱۴۰۱
////////////////////////////////////

خبرها حاکی است که کارگران معترض و در حال اعتصاب چند بخش ذوب آهن اصفهان در نیمه راه، بدون اینکه هیچ سطح از خواست نازل خود را بر سرمایه داران تحمیل کنند، دست از اعتصاب کشیده و به سر کار بازگشته اند!! مطالبه کارگران همان گونه که در گزارش پیشین آمد افزایش دستمزد بود، مدیرعامل ذوب آهن گفتگو درباره این خواست را به بعد موکول کرده است!! او سخاوتمندانه!! و کرامت آمیز!! دستور داده است تا جزئی از مزدهای معوقه اعتصاب کنندگان که با مهر پاداش ممهور است!! (حدود یک میلیون تومان) پرداخت شود!! اقدام مدیرعامل با توافق کارگران مواجه شده است!! و به اعتصاب پایان داده اند. سازشی خفت بار که بدون تردید برگی سیاه در کارنامه آنان خواهد بود. در شرائطی که فوج، فوج زنان و فرزندان همین کارگران در خیابان ها، محلات، دبستانها، دبیرستان ها، دانشگاهها، پشت بامها، متروها، در اعتراض به آپارتاید وحشیانه جنسیتی، فقر، گرسنگی، بی سرپناهی، محرومیت از ابتدائی ترین آزادیها و حقوق انسانی یا سایر سیه روزی های مولود سرمایه داری، بدون داشتن هیچ افق روشن اجتماعی، هیچ صف مستقل طبقاتی، هیچ راهبرد نقشه مند رهائی آفرین، فریاد سرنگونی رژیم حاکم سر می دهند، حماسه می آفرینند، به دنیا درس شجاعت می دهند، گلوله باران می گردند، کشته می شوند، آری در چنین شرائطی همسران همین زنان، پدران همین جوانان حتی حاضر به مبارزه بر سر بهای بازتولید نیروی کارشان، حتی همان مبارزه رفرمیستی پیشین خود هم نیستند!! این کارگران به جای آنکه در وضعیت متلاطم روز، همجوش با خیزش سرنگونی طلبانه بخش دیگر طبقه خویش، در تدارک صف آرائی نیرومند شورائی و ضد سرمایه داری باشد، به جای آنکه آهنگ تصرف مراکز کار و تولید نماید، به جای آنکه سرود خارج ساختن حاصل کار و تولید نسلهای متوالی طبقه اش از چنگال قهر سرمایه سر دهد، به جای آنکه معترضان خیابانی، دبیرستانی، دانشگاهی، محله ای طبقه اش را به برپائی یک قدرت سراسری سازمانیافته شورائی ضد بردگی مزدی دعوت کند، به جای آنکه سرنگونی طلبی این بخش را بار طبقاتی ضد سرمایه داری بخشد، به جای اینها حتی از جدال حول تعیین بهای نیروی کارش هم انصراف داده است و دست برداشته است!! کارگران ذوب آهن باید بدانند که همان یک میلیون تومانی هم که دریافت کرده اند نه حاصل اعمال قدرتشان، که بدبختانه محصول ترس سرمایه دار از قدرت آنها بوده است. بورژوازی بسیار بیشتر از کارگران قدرت آنها را می شناسد و از آن دهشت دارد، مدیرعامل ذوب آهن با نگاه به اوضاع روز، با احساس خطر از گسترش اعتصاب، وحشت از سرایت اعتصاب به سایر حوزه های مجتمع یا مراکز کار دیگر، در هراس از پیوند خوردن اعتصابات به خیزش خیابانی، با درنگ بر همه اینها دست به کار پرداخت یک میلیون تومان مزد معوقه شده است، مدیرعامل، قدرت کارگران را در نظر آورده است اما خود آنان بدبختانه حاضر به شناخت این قدرت نیستند!! فعلا چنین است!!!

پایان /

ما عده ای کارگریم، تا چشم باز کرده ایم شاهد استثمار وحشیانه پدران و مادران، همسایگان و اهالی محله کارگرنشین خود و همه کارگران توسط سرمایه داران و سرمایه بوده ایم. با گوشت و پوست و رگ و خون خود لمس نموده ایم که کلیه سرمایه ها و ثروتها توسط طبقه ما تولید می شود و دنیای فقر و فلاکت و سیه روزیها نیز بیش از پیش بر سر طبقه ما آوار می گردد. هر چه بیشتر تولید کرده ایم عمیق تر از وسائل کار و تولید و محصول کار خود جدا شده ایم. هر چه بر قدرت سرمایه افزوده ایم خود فرسوده تر و حقیرتر شده ایم. با چشم باز و با همه وجود مشاهده کرده ایم که دولت، ارتش، قانون، حقوق، اخلاق، فرهنگ، پلیس، دین، مسجد، منبر و همه چیز جامعه موجود متعلق به طبقه سرمایه دار، مدافع سرمایه داری، علیه ما و در خدمت ماندگاری استثمار وحشیانه ما توسط سرمایه است. همه شعور و شناخت و ذهن و فکر و عقل و احساس و ادراک ما با این واقعیتها آمیخته است. ما به حکم کارگر بودن خویش به صورت خودجوش، ضد سرمایه داری و علیه بردگی مزدی هستیم. فلسفه و دانش و تخصص و فضل و ویژه ای هم لازم نیست تا ضدیت با سرمایه رابه مایاموزد. ریشه و بنیاد سرمایه ستیزی خودجوش ما در اینجا، در عمق این واقعیتها است. ما گروه، حزب، سازمان، کمیته و هیچ دار و دسته ای نیستیم. اینگونه تشکلهارا که از بالای سر کارگران ساخته می شوند ابزار تبدیل جنبش طبقه ما برای چانه زنی با سرمایه داران و کسب قدرت دولتی می دانیم. این نوع تشکل سازیها حتا اگر با جنجالهای ضد سرمایه و چپ نمایانه همراه باشد، راه و رسمی غیرکارگری است. سازمانیابی طبیعی طبقه ما شورا است. در متن مبارزه شورائی باید با هم به گفتگو بنشینیم، تجارب و آگاهی خود را به هم منتقل کنیم و برای ارتقای رویکرد ضد سرمایه داری خودجوش طبقه خود بکوشیم. ما این نشریه را منتشر نمی کنیم تا مبارزات کارگران راهبری کنیم!! نه فقط چنین ادعایی نداریم که هرگونه مرجع و مقلد و هر میزان تبعیت جنبش کارگری یا توده کارگر از اراده رهبران را فاجعه ای برای این جنبش و انحراف از ریل واقعی پیکار ضد سرمایه داری می دانیم. می خواهیم که این نشریه تربیونی برای اثرگذاری سرمایه ستیز در مبارزه روز ما کارگران باشد. اثرگذاری تعداد هر چه بیشتری از کارگران در تعیین راه و رسم و پیچ و خم مبارزه طبقاتی برای رفع و دفع تعرضات همیشگی سرمایه داران و رهایی نهایی از شر وجود سرمایه داری، هدف انتشار «علیه سرمایه» است.